



رادیکال باشی

مظفر و باقی قضایا!

یا همان: گوشی دست‌تان هست؟!

اولندش

حدود ده سال پیش یک رفیقی داشتیم که هنوز هم به قوت خودشان، سر و مُر و گنده پا بر جا هستند. حدود همان ده سال پیش تلفن همراه تازه به بازار آمده بود و این رفیق شفیق ما آن زمان تلفن همراه نداشت. ذکر توضیح نوستالژیک توسط نگارنده: حدود همان سال‌ها، هزینه دست و پا کردن یک تلفن همراه ساده با خط و سیم‌کارتش درمی‌آمد حدود یک میلیون و رفیق ما آن زمان که سهل است، هنوز هم از این پول‌ها ندارد....

دومندش

دو سال بعد از آن ده سال آقا مظفر همچنان تلفن همراهی در بساط نداشت. ذکر توضیح روشن‌گرانه توسط نگارنده: آقای مظفر آقا، همان رفیق شفیق ما بوده و با حفظ سِمَت هنوز هم هستند!

سومندش

حدود پنج سال پیش آقا مظفر ما ثبت‌نام در طرح (هر ایرانی، لااقل یک سیم‌کارت!) صاحب دو خط تلفن همراه به صورت اقساطی شد و با فروش خطوط مذکور به دو برابر قیمت تمام شده، کلاهش را تا هفت آسمان پرت کرد بالا.

تذکر نوستالژیک توسط نگارنده: به خاطر می‌آوردید از این آقا مظفرها چند تایش را سراغ دارید؟

چهارمندش

وقایع گذشته باعث آب شدن قند، توی دل آقا مظفر شد، آقا مظفر این بار در ثبت نام (طرح هر ایرانی، لااقل هَف‌هَش تا سیم‌کارت!) شرکت کرد. ذکر توضیح ابهام‌انگیز توسط نگارنده: مگر آقا مظفر کار دیگری هم می‌توانست بکند؟!

پنجمندش

چهار سال پیش از همان طرح (هر ایرانی، لااقل هَف‌هَش تا سیم‌کارت!) ده دوازده تا سیم‌کارت برای آقا مظفر استخراج شد و این بار بر اثر فروش به دو برابر قیمت تمام شده برای هر سیم‌کارت، خود آقا مظفر هم به انضمام کلاه‌شان رفتند آسمان. ذکر توضیح آینده‌نگرانه توسط نگارنده: شاهنامه آخرش خوش است!

ششمندش

همان چهار سال پیش آقای مظفر در ادامه یک قلم (!) گوشی تلفن همراه مجهز به چراغ‌قوه برای خودش دست و پا کردند به انضمام یک سیم‌کارت از همان ده دوازده تا سیم‌کارت. این بار الباقی دارایی‌شان را صرف ثبت نام در طرح (هر ایرانی، هر چند تا سیم‌کارت!) ذکر توضیح بی‌مورد توسط نگارنده: باریکلا آقا مظفر!

هفتمندش

حدود سه سال پیش همزمان با تحویل دادن سیم‌کارت‌های ثبت‌نامی به آقا مظفر، یک‌هوا یک عالمه سیم‌کارت دیمی! از زیر زمین سبز شد و ناگهان قیمت سیم‌کارت شکست! ذکر توضیح تراژیک توسط نگارنده: آقا مظفر باتفاق کلاه‌شان و ده پونزده تا سیم‌کارت بادکرده، به جای آسمان هفتم، تشریف بردند بیمارستان! جهت پیشگیری از انواع سکتِه! ذکر توضیح تراژیک دیگر توسط نگارنده: بیچاره آقا مظفر!

هشتمندش

حدود دو سال پیش آقا مظفر با ته مانده پس‌انداز حاصل از تجارتش رفت در سنگلاخ تجارت گوشی... ذکر توضیح احساسی و شاعرانه توسط نگارنده: بازم باریکلا آقا مظفر!

نهمندش: همان دو سال پیش

آقا مظفر گوشی از مرز رد می‌کند... بلوتوث، مادون قرمز، LCD رنگی، رم‌خور، مجهز به رادیو و تلویزیون و (بین خودمان بماند... اینترنت و ماهواره و...) و دوربین و ضبط صوت و استودیو! و بعلا خلاصه! یک گوشی (N چند صد) هم برای خودش دست و پا کرده. ذکر توضیح انرژیک توسط نگارنده: اووو... همان آقا مظفر؟!

دهمندش: یک سال و نیم پیش...

آقا مظفر چند وقتیست مجدداً آسمان هفتم را با کلاهش سیر و سیاحت می‌کند... خوب پولی توی این کار هست... خووووب! تازگی‌ها آقا مظفر گوشی‌اش شده (N صد و نمی‌دونم چند صد!) ذکر توضیح همین جوری توسط نگارنده: خوش به حالت آقا مظفر!

یازدهمندش: یک سال و دو سه ماه قبل...

تصور کنید یک عالمه گوشی چینی مثل چریک‌ها از زمین و هوا ریخته توی بازار... قیمت گوشی یک‌هوا کلی تنزل می‌کند و آقا مظفر... آقا مظفر... آقا مظفر کلی چک دست‌باز دارد و گوشی‌ها در حال باد کردن! ذکر توضیح تراژیک توسط نگارنده: راستی چه خبر از آقا مظفر؟

دوازدهمندش: یک سال قبل...

آقا مظفر دوباره یک گوشی مجهز به چراغ قوه دارد... این بار با یک خط اعتباری... ذکر توضیح دراماتیک توسط نگارنده: آقا مظفر تحت تعقیب توسط طلبکارها... نگفتم... [شاهنامه آخرش خوش است]...